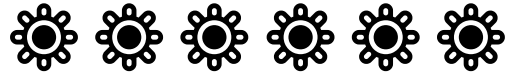


❄️ مرد یخی | ترنج ❄️

[۲۰:۴۴ ۳۰,۰۱,۲۰]



#پارت ۱۳۳

#ترنج

...بعد از چند لحظه خاله از خواب بیدار شد و شامیو
که آماده کرده بودم حاضر کردیم با کمک هم تا
بخوریم.

پشت میز نشستیم و.....

(زمان حال)

توی اشپزخونه داشتم واسه ی بهار صبحانه آماده
می کردم تا بیاد بخوره و بره دانشگاه.

یه هفته ای میشه از کیش برگشتیم و

روحیه بهار کاملا عوض شده و اینو مدیون متینم.

هنوزم نگرانیم واسه بهار تموم نشده و میترسم
دوباره اتفاق دیگه ای واسش بیوفته، باید بیشتر
مواظبش باشم.

با صدای بهار از فکر بیرون اومدم که دیدم آماده
شده و،

نشسته پشت میز
چایبرو جلوش گذاشتم تا سریعتر بخوره.

(از زبان سوم شخص)

بهار به سمت دانشگاه رفت و کلاسش شروع شد. تا
عصر کلاس داشت

ارش از همون صبح در دانشگاه وایستاده بود منتظر
بهار تا بینه کی به سمت خونه میره تا دنبالش بره و
خونه ی ترنجو یاد بگیره

بلاخره بهار بیرون اومد و تاکسی گرفت و به سمت
خونه رفت و ارش اهسته دنبالش.

وقتی بهار جلوی خونه پیاده شد و رفت داخل ارش از
ماشین پیاده شد و به سمت در خونه رفت.

(از زبان ترنج)

بهار با سروصدای بلند وارد خونه شد و از خستگی
خودشون روی مبل پرت کرد

با اخم ساختگی نگاهش کردم و گفتم مگه بچه‌ای بهار
اینکارارو میکنی؟

اومد جواب بده زنگ درو زدن اونم خوشال ازینکه
قرار نبود جواب پس بده به سمت اتاقش رفت.

ایفونو برداشتم و گفتم: کیه؟

ارش صداشو تغییر میده و میگه: خانوم محترم میشه
چند لحظه بیاین دم در کارتون دارم.

مانتومو پوشیدم فقط و رفتم بیرون،

درو که باز کردم از صحنه روبروم شوکه شدم دستم
از دستگیره در شل شد و....

❄️ مرد یخی | ترنج ❄️

[۲۰،۲۰،۲۰،۲۱:۵۱]



#پارت ۱۳۴

#ترنج

درو باز کردم از دیدن صحنه روبه رو

شوکه شدم دستم از دستگیره شل شد باورم نمیشد
اینی که رو به رومه آرشه
متحیر شدم خدای من این امکان نداشت

آرش اینجا چیکار می کرد زل زدم تو

چشماش همون چشمایی که بیست یک سال باعث
اورگیم شد چشمایی که باعث بی چارگیم شد یهو
بعد از این همه سال حس تنفر ازم فوران کرد
امدم درو ببندم که پاشو گذاشت بین در و نداشت
در ببندم من هول می دادم

و اون هول می داد پاش بین در بود
زور از آرش شد و در باز کرد و من پرت
شدم عقب آرش امد داخل و در بست

با حرص گفتم: گمشو برو از در خونم برو بیرون
_هیس آروم خانم خوشگله مثل قدیما که داری رم
میکنی

_خفه شو عوضی همین الان بهت هشدار میدم برو
گمشو از در خونم برو بیرون
وگرنه زنگ میزنم به پلیس

_کاریت ندارم ترنج میخوام باهات حرف بزنم؟ لطفا
آروم باش و کولی بازی در نیار بچه که نیستی

_من حرفی با تو ندارم بهتره با زبون خوش بری
بیرون وگرنه بچه بازیو بهت نشون میدم

آرش به حالت تسلیم دستاش آورد بالا و گفت: هیس
باشه قبول هرچی تو بگی لطفاً آروم باش و اینقد سر
صدا نکن

گفتم لطفاً بیا باهم صحبت کنیم

– خونه ی منو از کجا پیدا کردی؟

– آخیش بالاخره حرف زدی بدون اینکه پاچه بگیری

– مودب باش من با تو حرف ندارم مگه من مثل تو
هیونم پاچه بگیرم جواب سوالم بده؟ خونه منو از کجا
پیدا کردی

وگرنه برو بیرون وقت منم نگیر

_هوف چقد تو بدخلقی دارم میگم امدم حرف بزنی
حالا اگه گذاشتی؟

_برو بیرون زود باش

_باشه بابا قاطی نکن الان میگم
دخترت تعقیب کردم امدم اینجا

وای خدای من بهارو دنبال کرده امیدوارم بهار متوجه
نشه یا آرش بعد از اون اتفاق نفهمه که بهار وجود
داره

دلَم شور زد حالت تهوع بهم دست داد
دستم گذاشتم جلو دهنم تا عق نزنم و...